

روایت خضر(ع)

در

کشف الاسرار



۱- روایت خضر(ع) در کشف الاسرار میبیدی

داستان دیدار موسی با خضر، علیهما السلام، در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف در قرآن کریم آمده است و هر چند نام حضرت خضر(ع) در قرآن کریم نیامده، اما تا این حد که مقصود و مراد از «عبداً من عبادنا» در آیه شریفه ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف، ۶۵) اوست، همه متفق القول اند و بعضی از ارباب تحقیق او را از انبیا، گروهی وی را از اولیا و برخی او را از ابدال، و جمعی از ارباب رجال و سیر-وی را از صحابه رسول اکرم(ص) دانسته اند^۱. اما روایت کشف الاسرار و ترجمه «النوبة الأولى» میبیدی از داستان مذکور چنین است:

«یاد کن ای محمد، که موسی شاگرد خویش را گفت: می خواهم رفت بر دوام تا آنکه که به دو دریا رسم به هم یا می روم هشتاد سال. چون به هم آمد نگاه آن دو به دریا رسیدند، ماهی خویش را فراموش کردند آنجا و ماهی راه دریا گرفت و در آب شد.

چون برگزشتند [از آن جایگاه و آن رفتن افزونی بود] موسی گفت شاگرد خویش را یوشع: این چاشت ما بیار که از این مقدار افزونی که رفتیم سخت ماندگی دیدیم.

گفت: دیدی آنکه من با پناه سنگ شدم. من ماهی را آن جا فراموش کردم و بر من فراموش نکرد که تو را خبر کردم مگر دیو، و ماهی در آب راه خویش گرفت؛ راه گرفتی شگفت.

موسی(ع) گفت: آن جا که آن ماهی گذاشتی ما آن جا می جستیم. باز گشتند بر پی پی به پس باز پی جویان یافتند رهیی را از رهبران ما که او را دانشی دادیم از نزدیک خویش، و در او آموختیم از نزدیک خویش دانشی.

موسی گفت وی را: تو را پس رو باشم و به تو پی بر بر آن چه در من آموزی از آن چه در تو آموختند بر راستی.

دکتر سید محمد دامادی





اکنون خبر کنم تو را به معنی آن چه تو بر آن شکیبایی نتوانستی کرد. اما آن کشتی از آن قومی درویشان بود که کار می کردند در آن و به غلّه [دخل و اجرت کرایه] آن می زیستند، خواستم که آن را معیب کنم [و در پیش مردمان آن کشتی] و در راه ایشان پادشاهی بود که هر کشتی که بی عیب بودی می گرفت به ناحق.

و اما آن نوجوان، پدر و مادر وی گرویدگان بودند، دانستیم که اگر آن پسر بماند فرا سر ایشان نشاند ناپاکی و ناگرویدگی. خواستیم که بدل دهد الله تعالی ایشان را از آن، پسر فرزندی به از او در هنر و نزدیک تر به بخشایش. و اما آن دیوار، آن دو نارسیده پدر مرده بود در آن شارستان و زیر آن دیوار، آن دو یتیم را گنجی بود. و پدر ایشان، مرد نیکمرد بود، خواست خداوند تو که آن دو یتیم به مردی رسند و آن گنج خویش بیرون آرند، [و آن راست کردن دیوار] بخشایشی بود از خداوند تو [بر آن یتیمان] و هر چه من کردم از این که دیدی از کار خود نکردم، این است معنی آنک تو بر آن شکیبایی نتوانستی.^{۲۸}

علاوه بر مجلد پنجم، که تفسیر سوره کهف و داستان مذکور در آنست و به نقل آن پرداختیم، میبیدی در دیگر مجلّدها تفسیر آرزمند خویش نیز درباره حضرت خضر(ع) سخنانی دارد که محض تکمیل مقال به نقل آنها نیز می پردازیم:

الف- در تفسیر «النوبة الثالثة» آیه ۵۹ سوره نساء چنین آورده است:

«... یکی از بزرگان دین گفت خضر(ع) را دیدم و از وی پرسیدم که: تو دوستان خدای را شناسی؟ جواب داد که قومی معدود را شناسم. آنکه قصه ایشان در گرفت و گفت: چون رسول خدا(ص) از دنیا بیرون شد، زمین به خدای نالیده که نیز بر من پیغامبری نرود تا به قیامت. الله جلّ جلاله گفت که من از این امت مردانی پدید آرم که

گفت [خضر]: تو با من شکیبایی نتوانی، و شکیبایی چون کنی بر چیزی و کاری که به دانش خویش به آن نرسی [و آشکارای آن کار ناپسندیده بینی]. گفت: مگر که مرا شکیبایی، اگر خدای تعالی خواهد و در هیچ فرمان از تو عاصی نشوم و سرنکشم.

[خضر] گفت: اگر می خواهی مرا و برپی من می روی- نگر از من هیچ چیز نترسی، البته تا من تو را نو به نو می گویم که چه بود که من کردم.

رفت موسی و خضر به هم تا آنکه که در کشتی نشستند و [خضر] کشتی را سوراخ کرد. موسی گفت: کشتی بشکستی تا مردمان آن را به آب بگشنی، کاری آوردی سخت شگفت و بر دل گران. [خضر] گفت: نه گفته بودم که تو با من شکیبایی نتوانی.

موسی گفت: مگیر مرا به آن چه فراموش کردم و در کار من دشواری فراسر من منشان. رفتند هر دو تا آنکه که نوجوانی را دیدند. [خضر] بگشت او را، موسی گفت: بکشتی تنی را بی عیب، بی قصاصی بر وی، باز آوردی چیزی ناپسندیده تر از پیشین.

[خضر] گفت: نه گفته ام تو را که تو با من شکیبایی نتوانی. موسی گفت: دیگر نپرسم از هیچ چیز که تو کنی، پس از این با من نیز صحبت مکن و یار مباش در بُرینش [بریدن و بُرش] خویش از من به عذر خویش رسیدی به نزدیک من.

رفتند هر دو تا آنکه که به شهری رسیدند، از مردمان آن خوردنی خواستند، باز نشستند که ایشان را مهمان داشتندی، در آن شهر دیواری یافتند، می خواست که بیفتد از بیخ، خضر دست به آن باز نهاد و با جای بُرد. موسی گفت: اگر تو خواستی بر این راست کردن دیوار از ایشان مزدی خواستی.

[خضر] گفت: این است وقت فراق میان من و تو، پس

۱- کشف الحقایق، صص ۲۷۷-۲۷۹.
۲- کشف الاسرار، ج ۵، صص ۷۰۹-۷۱۳.

۳- ابوالفضل رشیدالدین بن ابی سعید احمد بن محمد بن محمود میبیدی، صاحب تألیف مشهور کشف الاسرار و عدّه الابرار که تفسیر مشروح قرآن کریم است که تألیف آن در اوایل سال ۵۲۰ هـ ق [= ۱۱۲۶م] آغاز شد و به گفته مؤلف در آغاز کتاب، در واقع شرح بر تفسیر استاد او خواجه عبدالله انصاری است و از این رو نام او را با عناوین و نعت و القاب «پیر طریقت»، «عالم طریقت» و «شیخ الاسلام انصاری» و امثال آنها آورده است. سبک انشای نویسنده، روان و منسجم و در موارد بسیار به شیوه نگارش استادش یعنی خواجه عبدالله انصاری موزون و مقتفی و مسجع است. مؤلف، نخست هریک از آیات را به فارسی روان ترجمه کرده و آن را «النوبة الأولى» نامیده و در «نوبت ثانی» به تفسیر همان آیه به روش عامّه مفسران و در «نوبت ثالث» به شیوه صوفیانه به تفسیر آن پرداخته و زیبایی نثر و اعجاز در نویسندگی و کمال بیان میبیدی در بخش اخیر تألیف او آشکارتر است که در بردارنده تأویل عرفانی آیات و سخنان مشایخ عرفا نیز هست.



دل‌های ایشان بر دل‌های انبیا بود...»^۲

کرد: یکی از بهر آن غلام کشتن، دیگر از بهر آن کشتی شکستن. چون نصیب در میان نبود، خضر، صبر همی کرد باز چون موسی به نصیب بجنید و گفت: ﴿لو شئت لاتخذت علیه اجرا﴾. خضر گفت: ﴿هذا فراق بینی و بینک﴾ اکنون که به نصیب خود بازدید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست، زیرا که در صحبت، مزد شرط نیست.^{۱۱}

ز- در ذیل تفسیر «التوبة الثانية» آیه ۴۰ سورة نمل ﴿فقال الذی عنده من الكتاب﴾ آورده است: «اقوال مفسران مختلف است که ﴿الذی عنده علم من الكتاب﴾ که بود؟ قومی گفتند جبرئیل بود، قومی گفتند فرشته دیگر بود، رب العزة او را قرین سلیمان کرده بود پیوسته با وی بودی و او را قوت دادی، قومی گفتند خضر بود(ع)...»^{۱۱}

ح- در ذیل تفسیر «التوبة الثانية» آیه ۱۲۳ سورة صافات ﴿وإن الیاس لمن المرسلین﴾ آورده است: «... وقال بعضهم: الیاس موکل بالقیافی و الخضر موکل بالبحار و هما یصومان شهر رمضان بیت المقدس و یوفیان الموسم فی کل عام و هما آخر من یموت من بنی آدم.»^{۱۲}

ط- در ذیل تفسیر «التوبة الثالثة» آیه ۲ سورة احقاف آورده است:

موسی(ع) چون به نزدیک خضر آمد دوبار بر وی اعتراض کرد: یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود، خضر صبر می کرد، اما در سوم حالت چون به نصیب خود پیدا آمد که ﴿لو شئت لاتخذت علیه اجرا﴾ خضر گفت: ما را با تو روی صحبت نماند ﴿هذا فراق بینی و بینک﴾^{۱۳}.

ی- در ذیل تفسیر «التوبة الثالثة» آیه ۱ و ۲ سورة رحمن آورده است:

«آدم را علم اسامی، داوود را زره گری، عیسی را علم طب، خضر را علم معرفت آموخت ﴿و علمناه من لدنا علماً﴾ مصطفی(ص) را اسرار الهیت در آموخت ﴿و علمک مالک تکن تعلم﴾^{۱۴}.

ک- در ذیل تفسیر «التوبة الثانية» آیه ۲ سورة تغابن ﴿هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن﴾ آورده

ب- در ذیل تفسیر «التوبة الثانية» آیه ۸۵ سورة انعام می خوانیم: «خضر... موسی علیه السلام را معلم بود.»^{۱۵} در ذیل تفسیر «التوبة الثالثة» آیه ۱۴۲ سورة اعراف ﴿و اعدنا موسی ثلاثین لیلة﴾ آورده است: «... موسی(ع) در این سفر سی روز در انتظار بماند که طعام و شرابش یاد نیامد و از گرسنگی خبر نداشت، از آنکه محمول حق بود در سفر کرامت، در انتظار مناجات. باز در سفر اول که او را به طالب علمی بر خضر فرستادند یک نیم روز طاقت نداشت تا می گفت: «آتانا غدائنا» از آن که سفر تأدیب و مشقت بود و در بدایت روش بود متحماً لا محمولاً. از رنج خود خبر نداشت که با خود بود و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود.»^{۱۶}

ج- در ذیل تفسیر «التوبة الثالثة» آیه ۱۹۸ سورة اعراف ﴿وتراهم ینتظرون إلیک و هم لا یبصرون﴾ می خوانی: «... موسی علیه السلام از خضر بندگی دید، آدمیت ندید، لاجرم میان به خدمت در بست و بر درگاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت، دیری بیاید تا تو از خلق و آدمی بیرون از تن ظاهر چیزی بینی...»^{۱۷}

د- در ذیل تفسیر «التوبة الثانية» آیه ۵۶ سورة مریم ﴿واذکر فی الكتاب ادریس﴾ آورده است:

«گفته اند چهار پیغمبر اکنون زنده اند دو در زمین و دو در آسمان. الیاس و خضر در زمین و عیسی و ادریس در آسمان.» و آنگاه داستان ادریس را آورده است به تفصیل^{۱۸}.

ه- در ذیل تفسیر آیه ۱۱۴ سورة طه می خوانیم: «... فرق است میان مصطفی(ص) و موسی کلیم.

موسی چون دعوی علم کرد، رب العزة حوالت او بر خضر کرد و به دبیرستان خضر فرستاد تا می گفت ﴿هل اتبعک علی أن تعلمن مما علمت رشدا﴾ و مصطفی(ص) را حوالت بر خود کرد و گفت: ﴿قل رب زدنی علماً...﴾^{۱۹} و- در ذیل تفسیر «التوبة الثالثة» آیه ۶۳ سورة فرقان آمده است:

«موسی عمران(ع) که مکلم حق بود و مکرم حضرت عزت بود چون به نزدیک خضر آمد دوبار بر وی اعتراض

- ۲- کشف الاسرار، ج ۲، ص ۵۶۳.
- ۳- همان، ج ۳، ص ۴۱۶.
- ۴- همان، ج ۳، ص ۷۳۰-۷۳۱.
- ۵- همان، ج ۳، ص ۸۲۱-۸۲۲.
- ۶- همان، ج ۶، ص ۵۶-۵۸.
- ۷- همان، ج ۷، ص ۱۸۹.
- ۸- همان، ج ۷، ص ۷۷.
- ۹- همان، ج ۸، ص ۲۲۲.
- ۱۰- همان، ج ۹، ص ۲۹۶.
- ۱۱- نیز در ذیل همان آیه در التوبة الثالثة ص ۳۰۱.
- ۱۲- همان، ج ۹، ص ۱۵۵.
- ۱۳- همان، ج ۱۰، ص ۴۱۹.



شیخ عبدالعزیز بن محمد نسفی در زبدة الحقایق می گوید:

«اکنون بدان که انسان کامل را به اضافات و اعتبارات به اسامی مختلفه ذکر کرده اند و جمله راست شیخ و پیشوا ... و جام جهان نما ... و تریاق بزرگ ... و اکسیر اعظم ... گفته اند و عیسی گفته اند که مرده، زنده می کند و خضر گفته اند که آب حیات خورده و سلیمان گفته اند که زبان مرغان می داند.»^{۲۱}

مدعیان رؤیت خضر و ملاقات با او و یا استماع سخن او و اینکه خضر در مواقع سختی و شدت و سرگردانی و حیرت به فریاد آن ها رسیده و ایشان را دلالت و راهنمایی کرده و از بلا رهانیده و یا به نحو دیگری از ایشان دستگیری نموده است، یکی و دو تا و ده تا و صدتا نیستند. مضاف بر اینکه بسیاری از این مدعیان - از مشایخ طریقت و روایت می باشند. فی المثل یکی از اینان خود، در آن شب تیرهٔ رمضان سال چهارم هجرت، در آن هنگام که امام حسین (ع) پیکر پدر بزرگوارش را بر خاک گور می نهاد - شنید که کسی بانگ برآورد ... رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَاترَابِ كُنْتُ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا ... الخ و چون سراغ گوینده را که ناگهان ناپدید شده بود، از امام گرفت، امام به او فرمود که «او خضر بود.»

در طول قرون و اعصار - همچنان این وجود گاه و بی گاه به تظاهر و تجسم و تمثل و تجسد و یا بالاخره به حیات خود ادامه می دهد ... و بسیاری از صوفیان، خضر را دیده اند و با وی گفت و شنود داشته اند^{۲۲}. چنان که در تضاعیف کتابهای تصوف و عرفان، همچون حلیة الأولیاء و صفة الصفوة و بخصوص در فتوحات مکیة ابن عربی، نظیر چنین مباحث و مطالب کم نیست^{۲۳}.

۲- دقایق و نکات و مبانی سیر و سلوک و اسرار و رموز عرفانی مندرج در روایت خضر (ع)

۱- حق تعالی در آیه ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ خضر را، علیه السلام، اثبات شیخی و پیشوایی کرد و موسی را

است: «... قال رسول الله (ص) إن الغلام الذي قتله الخضر طبع كافراً و قال الله تعالى ولا يلدوا إلا فاجراً كفّاراً»^{۱۵}.

ل- در ذیل تفسیر «النوبة الثالثة» سرآغاز سوره تکویر آورده است:

«موسی کلیم (ع) چهل شبانروز، بر امید سماع کلام حق منتظر نشست که طعام و شراب به خاطر وی نگذشت باز چون به طلب خضر می شد در دبیرستان علم - یک نیم روز او را از طعام و شراب شکیب نبود تا گفت: «آتنا غدائنا» این حال نتیجهٔ عشق است و عشق به دانایی و زیرکی و فتوی عقل حاصل نشود.

عشق آمدنی بود نه آموختنی^{۱۶}.

اکنون به بیان آراء ارباب تفسیر و تاریخ دربارهٔ حضرت خضر (ع) می پردازیم:

۱- در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است: «بر پوستین سفید بنشست و به برکت مقدم او سبز شد، به قول مجاهد: هر وقت نماز گزاردی پیرامن آن گیاه رسته، صفت خضر پندرفتی. پدر او ملکان نام بود که پس از پنج پشت به سام بن نوح می رسید ... خضر علیه السلام تا این غایت زنده است و فوت نشود مگر در اواخر انقضاء عالم و در سفر ظلمات مقدمهٔ ذوالقرنین اکبر بود و به آشامیدن آب حیات فایز گشته، آن صورت سبب طول حیات اوقات شریفش شد.»

۲- در کتاب حبیب السیر آمده است: «بدان جهت آن جناب خضر بدین لقب ملقب گشت که نوبتی بر زمین بیضا نشست و فی الحال سبزه از اطراف او رسته، آن سرزمین رشک سپهر خضرا گشت.»^{۱۷}

اما صوفیان «خضر» (ع) را شخص خاصی نمی دانند بلکه به خضر نوعی قایل اند و بعضی این کلمه را اشاره و علم برای هر شخص کاملی می دانند و یا آنکه کلمه «خضر» را کنایه از حالت «بسط» و «الیاس» را نماد از حالت «قبض» می دانند^{۱۸}. چنان که عبدالرزاق کاشانی^{۱۹} وجود شخصی را که از زمان موسی (ع) تا آخر الزمان زنده باشد، غیر محقق می شمارد^{۲۰}.

۱۵- همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۱۶- همان، ج ۱، ص ۴۰۰.

۱۷- حبیب السیر، ج ۱، ص ۹۶.

۱۸- کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیة، طبع طهران، ذیل خضر.

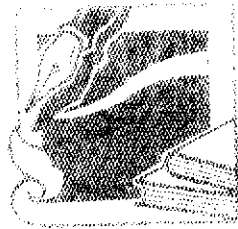
۱۹- برای اطلاع از احوال آثار او رک: مقدمه راقم این سطور بر کتاب تحفة الإخوان فی خصائص الفقیان به تصحیح و تعلیق ابن ضعیف، ۱۳۷۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۰- اصطلاحات الصوفیة عبدالرزاق کاشانی، ذیل خضر.

۲۱- زبدة الحقایق، ص ۱۵۰.

۲۲- رک: ص بیست و یک مقدمه کتاب المسائل للشیخ محیی الدین ابی عبدالله محمد بن علی ابن العربی با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق راقم این سطور، ۱۳۷۰، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۳- فتوحات، ج ۱، ص ۱۸۶ باب ۲۵ و ج ۲ ص ۳۳۶ باب ۳۶.



، علیه الصلوة، به مریدی و تعلّم علم لدنی بدو فرستاد، از استحقاق شیخوخیت او این خبر می دهد که «عبداً من عبادنا...»

دوم استحقاق قبول حقایق از ایتیان حضرت بی واسطه که «آئیناه رحمة» [یعنی النبوة و العلم و الطاعة و طول الحیوة^{۲۴}].

سیم خصوصیت یافت رحمت خاص از مقام عندیّت که «رحمة من عندنا».

چهارم شرف تعلّم علوم از حضرت، که «و علمناه» [هرکه صفات خود قربان شرع مقدّس تواند کرد ما اسرار علوم حقیقت بر دل او نقش گردانیم. گوینده این علم محقق است که از یافت سخن گوید، نور بر سخن وی پیدا و آشنایی بر روی وی پیدا و عبودیت در سیرت وی پیدا، برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی افروخته و اسرار غیبی او را مکشوف شده، چنان که خضر را بود در کار کشتی و غلام و دیوار^{۲۵}].

پنجم دولت یافت علوم لدنی بی واسطه که «من لدنا علماً» [ای علم من الغیب ما لم يعلم غیره^{۲۶}].

بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدایی بر این پنج رکن است که بنابر اظهار ارباب اشارت و تارکان مبادی و اصلان به غایات، شیخ باید که بدین خاصیت مخصوص گردد و به خصصال دیگر موصوف شود تا، ان شاء الله، شیخی و مقتدایی را بشاید^{۲۷}. چنان که ملاحظه شد در آیه فوق به «مقام عندیّت» ۲- مقام قبول حقایق از ایتیان حضرت بی واسطه که بدون خلاصی و رهایی کلی از حجب صفات بشری و روحانی میسر نمی شود. ۳- یافت رحمت خاص از مقام عندیّت- برخورداران از صفت رحمت اعم از عوام و خواص بواسطه یابند اما «خاص الخالصان» را بی واسطه باشد که برخورداران از صفت «أرحم الراحمینی» بی واسطه، چنان که انبیا راست، و ویژه ایشان است. ۴- تعلّم علوم از حضرت بی واسطه. ۵- تعلّم علوم لدنی بی واسطه، اگرچه تعلّم علوم از حضرت، بی واسطه، تواند بود که باشد، اما علوم لدنی نباشد. علم لدنی به معرفت ذات و صفات حضرت جلّت تعلق دارد که

بی واسطه، به تعلیم و تعریف حق حاصل آید و دریافت این علم بدان حاصل شود که مرد از وجود خویش بزاید تا بدین زادن از لدن خویش به لدن حق رسد و رفتن موسی (ع) به سوی خضر (ع) برای آن بود که مرید مراد شیخ خود شود و نه مرید مراد خویش و وظیفه او این ایات شود:

ای دل اگر ترضای دلبر باید

آن باید کرد و گفت کاو فرماید

گر گوید خون گری مگو کز چه سبب؟

ور گوید جان بده مگو کی باید؟^{۲۸}

۲- معلوم بادا که کلام حق بی حرف و صوت و نداست، اما موسی علیه السلام به واسطه توانستی شنود، او را ندا توانست شنود و اگر بی واسطه توانستی شنود، او را حواله به صحبت خضر نکردندی تا به مصفل ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (کهف، ۶۸، ۷۳ و ۷۶) بقایای آثار صفات انسانی از آینه دل موسی محو کند.^{۲۹}

۳- مرید باید که به ظاهر و باطن بر احوال و افعال شیخ اعتراض نکند و هرچه در نظر او بد نماید، آن بدی حواله به نظر خود کند نه به نقصان شیخ و اگر او را به خلاف شرع نماید، اعتقاد کند که اگرچه مرا خلاف می نماید، اما شیخ خلاف نکند و نظر او در این باب کامل تر باشد و آن چه کند از سر نظر کند و او از عهده آن بیرون تواند آمد؛ چنان که واقعه موسی و خضر علیهما السلام بود و شرط او این بود که ﴿فَأَنْ أَتَّبِعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ یعنی هرچه کنم بر من اعتراض مکن و می پرس چرا کردی تا آنکه که من گویم اگر صلاح دانم، و چون اعتراض کرد سه بار در گذرانید. بعد از آن گفت: ﴿هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ﴾ تا بدانی که اعتراض، سبب مفارقت حقیقی است و اگرچه به صورت مفارقت نباشد تا راه اعتراض بر همه وجه بسته دارد و اشارت «علیکم بالسّمع و الطّاعة» را مطاوعت نماید.^{۳۰}

۴- از ملازمت شیخ به هیچ وجه روی نگرداند و اگر شیخ او را هزار باره براند و از خود دور کند، نرود و در ارادت کم از مگسی نباشد که هر چندش می رانند،

۲۴- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۱۹.

۲۵- همان، ج ۵، ص ۷۲۸.

۲۶- همان، ج ۵، ص ۷۱۹.

۲۷- مرصاد العباد،

صص ۲۳۶ و ۲۳۷ تألیف

نجم الدین رازی، به اهتمام

محمد امین ریاحی، ۱۳۵۲،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۸- همان، صص ۲۴۰ و

۲۴۱.

۲۹- همان، صص ۲۳۷.

۳۰- همان، صص ۲۶۴.



چهارم سفر تعب: ﴿لقد لقینا من سفرنا هذا نصیباً﴾
 اما سفر هرب او را در بدو کار بود، از دشمن بگریخته
 و روی به مدین نهاده و آن مرد قبطی کشته، چنان که
 رب العزة گفت: ﴿فوکزه موسی فقصی علیه﴾ آن جا که
 عنایت بود، فلاح و پیروزی را چه نهایت بود، چون الله
 تعالی را در کار موسی عنایت بود او را در آن قتل عذر
 بنهاد...

دیگر سفر طلب بود ليلة النار، که موسی به طلب آتش
 می شد، آن چه آتش بود که همه عالم بر آتش نشانند؟ هر جا
 که حدیث آتش موسی رود از شور او همه عالم، بوی
 عشق گیرد، موسی به طلب نار شد، نور یافت...
 اما سفر الطلب فی قوله: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى

لمیقاتنا...﴾
 سفر چهارم موسی سفر تعب بود که اشارت است به
 سفر مریدان در بدایت ارادت، سفر ریاضت و احتمال
 مشقت، تهذیب سه چیز را: نفس را و خوی را و دل را...
 ۸- «چون موسی (ع) خواست که از خضر (ع) جدا
 شود، به او گفت: مرا نصیحت کن، خضر فرمود:
 «بکوش تا سودت بسیار و زیانت اندک باشد. از لجاج و
 ستیز بازگرد و بی دلیل راه مپوی و بی جا مخند و کسی را
 به اشتباهش سرزنش مکن.»^{۳۴}

از دیگر مآخذی که در این زمینه به تفصیل سخن رفته
 است یکی تفسیر شریف روح المعانی^{۳۵} تألیف آکوسی و
 دیگری الإصابة^{۳۶} ابن حجر عسقلانی است و چنان که
 پیش از این اشارت رفت، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی
 نیز در شرح فصوص الحکم از دیدگاه عارفانه در این زمینه
 بسط مقال فرموده و شادروان محمد قزوینی نیز در
 یادداشت ها^{۳۷} در این باره مطالبی آورده و دکتر احمد
 مهدوی دامغانی نیز در حواشی کشف الحقایق^{۳۸} در این
 موضوع مطالبی نگاشته و در تفسیر طبری^{۳۹} و تفسیر امام
 فخر رازی^{۴۰} و قصص الانبیاء^{۴۱} نیز در این باره سخن به
 میان آورده اند که محدودیت فرصت اجازه بسط مقال بیشتر
 نمی دهد و طالبان می توانند به آنها رجوع کنند.

بازمی آید او را از اینجا ذباب گفته اند یعنی دُبَّ آب یعنی
 براندندش باز آمد تا اگر از طاووسان این راه نتواند بود،
 باری از مگسان باز نماند، «کاندر این ملک چو طاووس به
 کار است مگس^{۴۱}».

۵- نگر تا ظن نبری که موسی کلیم با آنکه او را به
 دبیرستان خضر فرستادند، خضر را بر وی مزید بود، کلاً
 و لَمَّا که بر درگاه عزت، بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر
 را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود، اما خضر را
 کوره ریاضت موسی گردانید تا نقره با خلاص برد، در
 کوره آتش نهد آنکه فضل نقره را بود بر کوره آتش، نه کوره
 و آتش را بر نقره و آن چه خضر گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ
 مَعِيَ صَبْرًا﴾ بر معنی فهم اشارت می کند که یاموسی سر
 فطرت تو با شواهد الهیت چندان انبساط دارد که گویی:
 «أرني أنظر إليك» و من که خضرم، قدرت و قوت آن ندارم
 که این حدیث را بر دل خود گذر دهم یا اندیشه خود با آن
 پردازم، سلطنت تو با غصه حرمان من در نسازد؛ «إِنَّكَ
 لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.»^{۴۲}

۶- آن غلام که خضر او را کشت و موسی (ع) بر وی
 انکار کرد - اشارت است به منی و پنداشت که در میدان
 ریاضت و کوره مجاهدت از نهاد مرد سر بر زند، گفت:
 ما را فرموده اند تا هر چه نه نسبت ایمان است، سرش به
 تیغ غیرت برداریم، نتیجه پنداشت چون در پنداشت
 خویش به بلوغ رسد، کافر طریقت گردد، ما خود در عالم
 بدایت راه کفر بر وی زنییم تا به حد خویش باز رود.^{۴۳}
 آورده اند که خضر چون انکار موسی (ع) دید بر قتل
 غلام، دست به شانه غلام زد شانه چپ وی بیرون آورد و
 گوشت از وی باز کرد، بر استخوان شانه وی نبشته بود:
 كَافِرٌ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ أَبَدًا.

۷- موسی (ع) را چهار سفر بود:
 یکی سفر هرب چنان که الله تعالی گفت حکایت از
 موسی: ﴿فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتَكُمْ﴾
 دوم سفر طلب ليلة النار و ذلك قوله: ﴿فَلَمَّا اتَّيَهَا نُوْدَىٰ
 مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾
 سوم سفر طرب: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا﴾

۳۱- همان، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
 ۳۲- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۷۲۸.
 ۳۳- همان، ج ۵، ص ۷۲۹.
 ۳۴- همان، ج ۵، صص ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۶ و ۷۵۷.
 ۳۵- تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، صص ۲۹۲-۳۱۳.
 ۳۶- الإصابة، ج ۱، صص ۴۲۸-۴۴۸.
 ۳۷- یادداشت های قزوینی، ج ۴، صص ۲۰۶-۲۰۷.
 ۳۸- کشف الحقایق، صص ۲۷۷-۲۷۹، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 ۳۹- تفسیر طبری، ج ۱۵، صص ۱۶۴-۱۶۸، طبع مصر.
 ۴۰- تفسیر امام فخر رازی، ج ۵، صص ۷۳۳-۷۳۸، طبع آستانه.
 ۴۱- قصص الانبیاء، صص ۳۳۸-۳۴۲، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

